

۴۲

چلچراغ ۲ / چراغ چهل و دوم

جزو دوم - غزل ۸۱۹

برگرفته از کتاب «هفت چلچراغ شمس» - مهدی سیاح زاده - جلد اول -
ص ۱۴۹ - انستیتو پژوهش ایران - لوس آنجلس - پاییز ۱۳۹۹ - ۲۰۲۰

- ۱- اندک اندک جمع مستان می رسند^۱
اندک اندک می پرستان می رسند
- ۲- دلنوازان، نازنازان در ره اند
گلعداران، از گلستان می رسند
- ۳- اندک اندک زین جهان هست و نیست
نیستان رفتند و هستان می رسند
- ۴- جمله دامن های پرزر همچو کان
از برای تنگدستان می رسند
- ۵- لاگران خسته از مرعای عشق
فربهان و تندرستان می رسند
- ۶- جانپاکان چون شعاع آفتاب
از چنان بالا به پستان می رسند

۷- خُرْم آن باغی که بهرِ مریمان

میوه‌های نو زمستان می رسند

۸- اصلشان لطفست و هم واگشتِ لطف

هم ز بستان سوی بستان می رسند

۱

اندک اندک جمع مستان می رسند^۱

اندک اندک می پرستان می رسند

در باب انگیزه سرایش این شعر، افلاکی در مناقب العارفین معتقد است که مولوی هنگامی این غزل را سروده که «خبر خوش» رسیدن «شمس» را به او داده اند^۲ و برخی دیگر آن را

^۱ - در خوانش این غزل معمولاً تأکید را روی واژه قافیه (می رسند) می گذارند. حال آن که این گونه نیست. واژه های کلیدی این غزل که باید تأکید شود «مستان خدا» هستند که با صفت های مختلف بیان شده است.

^۲ - یادآوری می کنیم که به سبب آزاری و اذیت مریدان نادان مولوی، شمس بی خبر قونیه را ترک کرد. مولوی پس از مدت ها جستجو خبر یافت که او در شام (سوریه کنونی) است. پس فرزند خود سلطان ولد را همراه برخی از نزدیکان به شام فرستاد و درخواست کرد که به قونیه

یک «بهاریه»^۱ می دانند. اما به گمان ما گرچه ممکن است آغاز سخن مولوی در این غزل به همین سبب بوده باشد، اما به تدریج مانند شیوه سرایش مثنوی که مبتنی بر اصل تداعی آزاد بوده، در این غزل نیز ذهن خلاق او به مفاهیم عمیق عرفانی معطوف شده و مواردی غیر از آنچه در آغاز، منظور نظر او بوده، گفته است و مریدان او نوشته اند. بنابراین به گمان ما این غزل بُن مایه ای قدرتمند تر از این ها دارد. به نظر می رسد که این غزل نوعی پیش بینی مولوی از سیر تکامل و سرنوشت حتمی انسان است. ظاهراً می خواهد بگوید «مستان خدا» (انسان های به کمال رسیده و آدم شده) تولد خواهند یافت (جانپاکان، از بالا به پستان خواهند آمد) تا «غیر مستان و تنگدستان» را «مست» کنند و به کمال برسانند و سرانجام، بشریت به مقامی خواهد رسید که با هر تولدی، «مست خدا» وارد جهان ما خواهد شد و اندک اندک خوی حیوانی از ذات انسان رخت خواهد بست: آنچه باید در این بیت شرح داده شود، مفهوم «می» و «مست» در عرفان بویژه عرفان مولانا

باز گردد. شمس پس از اصرار التماس گونه سلطان ولد، سرانجام به بازگشت رضایت داد. حرمت شمس نزد مولوی چنان بود که سلطان ولد در طی این مسافت طولانی از سوریه به ترکیه، پیاده در رکاب شمس بود.

^۱ - بهاریه: اشعاری که در توصیف بهار سروده می شود.

است. اغلب عارفان ما برای مقصود معینی از واژه های باده، می، شراب به غایت استفاده کرده اند:

به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش
چنین که حافظ ما مست باده ازل است
(حافظ)

زان می خوردم که روح پیمانه اوست
زان مست شدم که عقل دیوانه اوست
(ابوسعید ابولخیر)

خلق طفلانند، جز مست خدا
نیست بالغ، جز رهیده از هوی
(مثنوی ۱/۳۴۳۰)^۱

۲

دلنوازان، نازنازان در ره اند گلعداران از گلستان می رسند

دلنواز، به معنی نوازشگر و آرام بخش دل است. اینجا به معنی کمال یافته آمده. کسانی که هیچ گرهی در سازمان شخصیت شان نیست و آرام بخش دل انسان های دیگر اند.

^۱ - در باب نماد «می» از دیدگاه مولوی می توان رجوع کرد به کتاب «و چنین گفت مولوی»، مهدی سیاح زاده، انتشارات مهر اندیش، تهران

[کاملان، با ملاطفت و نوازش (نازنازان) در راه آمدن هستند و نیز خوش رویان گلچهره (گلعداران) از گلستان (بهشت) خواهند رسید.] در واقع می گوید: جهان آینده ما از حضور چنین نخبگانی سراسر پر خواهد شد.

۳

**اندک اندک زین جهان هست و نیست
نیستان رفتند و هستان می رسند**

«جهان هست و نیست» همین جهان ما است که هم «هست» است و هم «نیست». ظاهراً «هست» است و با حس های ما قابل شناخت است که مولوی آن را «پوست» می نامد، ولی در پشت آن ها آن «هست حقیقی» پنهان است:

آنچه هستت می نماید هست پوست / آنچه فانی می نماید

اصل اوست

(مثنوی ۳۰۴۸/۴)

۴

**جمله دامن های پرزر همچو کان
از برای تنگدستان می رسند**

[همه آنان با دامن هایی پر از دانش معنوی (زر) که ارمغان هایی از «معدن و کان اصلی» (جهان مینوی) است، برای یاری

رساندن به «باقی ماندگان به کمال نرسیده» (تنگدستان) خواهند رسید تا آنان را به کمال برسانند.]

۵

لاغرآن خسته از مَرعای عشق
فربهان و تندرستان می رسند

آن «جمع مستان» که «نازنازان» می آیند کیانند؟ آن ها همان هستند که در این «جهان هست» از فرط کمبود «آگاهی» (غذای معنوی) لاغر و نحیف شده بودند و اکنون که در مرغزار (مرعی - مرعا) عشق حضرت حق به «آگاهی مطلق» (فربه و تندرست) شده اند، اندک اندک می رسند.

۶

جانپاکان چون شعاع آفتاب
از چنان بالا به پستان می رسند

مولوی این «جمع مستان» را «جانپاک» (با سکون «ن») = جانپاکان) نام گذارده است. کسانی که جانشان از ناپاکی به پاکی مطلق رسیده و به حضرت حق پیوسته اند. این ها «انسان» های کمال یافته اند و «آدم» شده اند. اینان جان های پاک شده در آفتاب خدایی دارند و اندک اندک از قله (بالا) کمال برای کمک به «لاغرآن خسته» که هم اکنون در دنیای ما هستند به پایین خواهند آمد. (قطب و مرشدان و اولیاء الله)

۷

خرم آن باغی که بهر مریمان
میوه‌های نو زمستان می‌رسند

[خرم باد (با صفا و باطراوت باد) آن باغی که برای پاکان (مریمان، به اعتبار پاک بودن) در زمستان نیز میوه های نوبر می رسند.] (اشاره است به تأویل سوره ۳، آیه آل عمران توسط عرفا که می فرماید: «در زمستان برای مریم از غیب میوه های تابستانی، می رسید.»)

چنین باغی (جهانی) زمانی ممکن می شود که دنیا از ناپاکی زدوده شود و این ممکن نیست مگر این که «جمع مستان» (جان های پاک)، «لاگران خسته» (ناآگاهان خفته در خواب دنیا) را بیدار کنند و دنیا یک پارچه «آگاهی الهی» شود.

۸

اصلشان لطفست و هم واگشت لطف
هم ز بستان سوی بستان می‌رسند

چرا «جمع مستان» به یاری «لاگران خسته» (ناآگاهان خفته در خواب دنیا) می آیند؟ زیرا که:
[ذات شان (اصلشان) و بازتاب (واگشت) وجودشان نگهبانی و حمایت از «لاگران خسته» است. آنان اند که از گلزار

متن و شرح غزل: « اندک اندک جمیع مستان می رسند »

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

(بستان) عشق و آگاهی مطلق می آیند و دنیا را نیز به بستان
عشق و آگاهی تبدیل خواهند کرد].
